

ولایت از دیدگاه علامه طباطبائی

عباس مصلائی پور یزدی^۱
ملیکا کردلویی^۲

چکیده

ولایت مانند حقیقت و وجود دارای مراتب و مدارجی است. ولایت تصرف یا ولایت معنوی بالاترین مراحل ولایت است، نوعی اقتدار و تسلط فوق العاده تکوینی است. بررسی معانی لغوی و اصطلاحی واژه ولایت، زمینه فهم دقیق و درست معانی ولایت که در قرآن و روایات در حق نبی و امام به کار رفته است را آماده می‌سازد. از حیث معنای لغوی و اصطلاحی کمتر واژه‌ای همانند ولایت دارای گستره معنایی است.

ولایت در لغت به معنای قرب، نزدیکی، محبت و سرپرستی است، علامه طباطبائی ضمن حفظ معنای قرب در لغت ولایت، امارت و تصرف را نیز از دل آن استنباط می‌کند. یکی از اسمای حسنی خدای سبحان «ولی» است و تنها «ولی» نیز اوست انسان برای اینکه ولی خدا شود، باید به معرفت و اخلاص برسد تا مظهر نام مبارک «الصمد» و نام والای «ولی» که از اسمای حسنی حق است در او متجلی شود، زیرا منشأ ولایت الهی صمدیت خدای سبحان است. تصرفات خاص ولی الله در عالم به خاطر قرب او به خدا است که به اذن خدا این مقام را دریافت کرده است.

در این مقاله سعی شده است دیدگاه‌های علامه طباطبائی در باب ولایت بیان شود.

واژگان کلیدی

ولی، ولایت تکوینی، ولایت تشریحی، قرب، اولیاء، علامه طباطبائی، المیزان.

۱. استادیار دانشگاه امام صادق «علیه السلام».

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد الهیات دانشگاه آزاد تهران شمال.

طرح مسأله

مهم‌ترین جنبه امامت که حد مشترک با نبوت است عنصر ولایت است، بلکه مراتب بالای ولایت از مقام نبوت نیز فراتر است. بررسی معانی لغوی و اصطلاحی واژه ولایت، زمینه فهم دقیق و درست معانی ولایت که در قرآن و روایات در حق نبی و امام به کار رفته است را آماده می‌سازد. با توجه به جایگاه ارزشمند المیزان، در این مقاله این سؤال مطرح است که از منظر علامه طباطبائی مهمترین ویژگیهای ولی و حقیقت ولایت چیست؟ از دید علامه طباطبائی امامت و ولایت منصبی است الهی که واسطه فیض بین ذات باری تعالی و مردم است.

روش تحقیق در تهیه و تدوین مطالب در این نوشتار، توصیفی-تحلیلی و گردآوری مطالب به صورت کتابخانه‌ای است و فقط محدود به بررسی نظریه علامه طباطبائی است و برای روشن شدن دیدگاه ایشان، اشاره‌ای به سخنان دیگران در مسأله خواهد شد. برای این کار دیدگاه علامه از المیزان استخراج گردیده و مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. معنا و مفهوم ولایت

بررسی معانی لغوی و اصطلاحی واژه ولایت، زمینه فهم دقیق و درست معانی ولایت که در قرآن کریم و روایات در حق نبی و امام به کار رفته است را آماده می‌سازد. واژه ولی، ولایت، ولاء، مولی، اولیاء، اولی و امثال آن که از ماده «ولی» - و، ل، ی - اشتقاق یافته، از پرستعمال‌ترین واژه‌های قرآن کریم است که به صور گوناگون - در قالب اسم، فعل، مفرد و جمع - در ۲۳۳ مورد به کار رفته است (عبدالباقی، ۸۷۲ تا ۸۷۳؛ جواد آملی، ۳۵). کثرت استعمال این واژه در قرآن کریم، دلیل بر اهمیت آن است.

۱-۱. معنای لغوی ولایت

کلمات ولاء، ولایت، ولی، والی، مولی و اُولی از ریشه ی (و-ل-ی) است؛ «ولی» در متون لغوی به معنای قرب و نزدیکی (فیومی، ۶۷۲؛ قرشی، ۲۴۵/۷)، باران بهاری که در ربیع الاول می‌بارد و زمین را شاداب و سرسبز می‌کند (راغب اصفهانی، ۸۸۷؛ ابن فارس، ۱۴۱). طبرسی در ذیل آیه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» (بقره، ۲۵۷). می‌نویسد: "ولی از ولی است به معنی نزدیکی بدون فاصله و او کسی است که به تدبیر امور از دیگری احق و سزاوارتر

است" (طبرسی، ۲/ ۶۳۲).

«ولی و مولا» به معنای دوست نیز به همان معنای قرب و نزدیکی برمی‌گردد چون محب و محبوب همواره قرب و نزدیکی مادی یا معنوی دارند؛ شیخ مفید می‌فرماید: مولی در لغت به ده صورت آمده است که اولین معنی و اصلی‌ترین آن که باقی معانی دیگر به آن باز می‌گردد عبارت است از: «اولی بکم» کسی که نسبت به دیگران به شما سزاوارتر است» (مفید، ۲۷). «هی مؤلئکم و بس المصیر» (حدید، ۱۵).

در مصباح از ابن فارس نقل کرده هر که کار کسی را اداره کند ولی آن کار است. «اللّه ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» (بقره، ۲۵۷) خدا یار کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از تاریکیها به سوی ایمان خارج می‌کند. (فیومی، ۶۷۲؛ ابن فارس، ۱۴۱).

"اگر «ولی» بدون حرف اضافه متعددی شود معنای نزدیکی در مکان و مواضع را دارد مثل ولیت سمعی کذا: گوشم را نزدیک فلانی بردم و اگر با حرف اضافه متعددی شود ظاهراً یا تقدیراً معنای اعراض و ترک کردن می‌دهد «فلنؤلئیک قبیله ترضئها» (بقره، ۱۴۴) و «إلّا من تولى و کفر» (غاشیه، ۲۳) " (راغب، ۵۷۰ تا ۵۷۲). دوستدار، علاقمند، رفیق، دوست، یاور، کمک کننده نیز از معانی این واژه است. (زبیدی، ۱۰/ ۳۹۸).

علامه امینی در معنای «ولی» ۲۷ معنا بیان می‌نماید: ۱- رب ۲- عم ۳- ابن ۴- ابن اخت ۵- معتق ۷- معتق ۸- عبد ۹- مالک ۱۰- تابع ۱۱- منعم علیه (مورد احسان قرار گرفته) ۱۲- شریک ۱۳- حلیف (هم‌پیمان) ۱۴- صاحب (رفیق) ۱۵- جار (همسایه) ۱۶- نزیل (وارد و ساکن) ۱۷- صهر (داماد) ۱۸- قریب (نزدیک) ۱۹- منعم (خداوند نعمت) ۲۰- عقید (هم عهد) ۲۱- ولی ۲۲- اولی بالشی ۲۳- سید (سرور) ۲۴- محب (دوستدار) ۲۵- ناصر (یاور) ۲۶- متصرف در امر ۲۷- متولی در امر (امینی، الغدیر، ۱/ ۳۶۲ تا ۳۶۳).

راغب ۶ معنا برای «مولى» ذکر کرده است: ۱- آزاد کننده برده ۲- آزاد شده ۳- هم‌پیمان ۴- همسایه ۵- عموزاده و ۶- سرپرست (راغب اصفهانی، ۱/ ۸۸۵).

«ولاء یا توالی» به این معنا است که دو شیء یا بیشتر به گونه‌ای به یکدیگر اتصال داشته باشند که بینشان هیچ چیز دیگری از غیر از آن جنس حائل نباشد. و این کلمه به

عنوان استعاره به معنای قرب و نزدیکی از حیث نسبت و خوشایندی دینی، دوستی، نصرت، صداقت، یاری به کار می‌رود (طباطبائی، ۳۶۸/۵ و ۳۷۳؛ راغب اصفهانی ۲ / ۸۸۵).

واژه دیگر از ریشه ولی «أولی» است. راغب می‌نویسد: «أولی» به معنای سزاوارتر است. «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...» (الاحزاب، ۶). پیامبر اکرم «صلى الله عليه وآله» از شما به خود شما سزاوارتر است. در آیه «أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ» (القیامه، ۳۴). هم به معنای سزاوارتر آمده است. بعضی هم گفته‌اند: فعل متعددی است به معنی نزدیکی و هم به معنی بیزاری یا به معنی پشت سر هم قرار دادن. (راغب اصفهانی، ۸۸۷).

قرشی می‌نویسد «أولی» به معنای نزدیکتر و سزاوارتر آمده است. (قرشی، ۲۵۳)
 «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا...» (آل عمران، ۶۸).
 نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی می‌کنند و این پیامبر و پیروان او که اهل ایمانند...»

علامه طباطبائی در مورد آیه (۶ احزاب) می‌فرمایند: "مقام پیامبر و اهمیت وجود پیامبر بر مسلمانان از نفس خودشان بالاتر است و آیه مطلق است و اولویت آن حضرت را از هر جهت نشان می‌دهد" (طباطبائی، ۱۶ / ۲۷۶).

واژه "ولایت" نیز از ریشه ولی است، راغب در مفردات می‌نویسد: ولایت با کسر (حرف و) یاری کردن ولی ولایت (با فتحه حرف و) سرپرستی است، و نیز گفته شده هر دو واژه حقیقتش همان سرپرستی است که کاری را به عهده بگیرد. (راغب اصفهانی، ۸۸۵).

علامه طباطبائی در المیزان می‌فرماید: "ولایت عبارت است از یک نحوه قربی که باعث و مجوز نوع خاصی از تصرف و مالکیت تدبیر می‌شود. فالمحصل من معنی الولاية فی موارد استعمالها، و می‌افزاید که نخست "ولایت" به قرب و نزدیکی‌های زمانی و مکانی به کار می‌رفته و سپس به گونه‌های قرب و نزدیکی معنوی، استعمال شده است و لازمه قرب و ولایت بین دو موجود این است که ولی نسبت به متولی خود صاحب شوون و تصرفاتی است که دیگران ندارند." (طباطبائی، ۱۲/۶ (ذیل آیه ۵۵).

حاصل سخن - از مطالعه دقیق معانی لغوی و موارد کاربرد لفظ "ولی و ولایت" همان سخن علامه طباطبائی نتیجه می‌شود و این نتیجه مورد تأیید قرآن و روایات نیز است، پس

ولایت مورد بحث یکی از شؤون مهم و مبادی تصرفات خلیفه الله و وجود امام است که به این معنا است؛ "نحو من القرب، یوجب نوعاً من حق التصرف و مالکیة التدبیر" (همان) در تکوین دارد.

۲-۱. «ولی» از اسمای حسناى الهی

یکی از اسمای حسناى خدای سبحان «ولی» است و تنها «ولی» نیز اوست «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (شوری، ۹) یعنی ولایت به معنای سرپرستی مخصوص خدای سبحان است بلکه تنها ولی خداست، زیرا بر اساس توحید افعالی و این که مؤثر حقیقی در هر چیز خداوند است معقول نیست که موجودی غیر خداوند توان آن را داشته باشد که سرپرست شیء یا شخصی باشد. از این رو ولایت حقیقی مخصوص خداوند است، و اگر در قرآن کریم، برای شیطان و طاغوت نیز ولایتی اثبات گردیده است، نظیر «اللَّهُ وَلِي الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» (سوره بقره، آیه ۲۵۷). به آن معنی نیست که طاغوت و شیطان در مقابل الله دارای ولایت‌اند، بلکه شیطان خود مأموری از مأموران الهی است؛ ولایت هیچ موجودی در عرض ولایت خدای سبحان قرار نمی‌گیرد، زیرا «لَا شَرِيكَ لَهُ» (انعام، ۱۶۳). و «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (شوری، ۱۱). لذا خدای سبحان خود را به این نام ستوده و معرفی کرد. «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (شوری، ۹).

استاد علامه طباطبائی دلایلی را بر انحصار ولایت خدای سبحان ارائه فرمودند:

جمله «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (به خاطر اینکه ضمیر "هو" در آن آمده) انحصار ولایت در خدا را می‌رساند،

معنای آیه این است که: خدای تعالی، ولی است، و ولایت منحصر در او است، و کسی که ولی برای خود انتخاب می‌کند واجب است او را ولی خود بگیرد، چون جز او هیچ ولی وجود ندارد.

و استناد به این جمله «وَهُوَ يَخِي الْمَوْتَى» حجت دوم بر وجوب ولی گرفتن خداست، و اینکه باید تنها او را ولی بگیرند. و حاصل این حجت آن است که غرض عمده در ولی گرفتن و به دین او متدین شدن و او را پرستیدن، رهایی از عذاب دوزخ و راه‌یابی به بهشت است در روز قیامت، و چون پاداش دهنده و عقاب کننده خدایی است که بشر را زنده

می‌کند و می‌میراند، و در روز قیامت همه را برای جزای اعمالشان جمع می‌کند، پس واجب آن است که تنها او را ولی خود بگیرند، و اولیایی که خود، اموات و بی‌جانند را دور بریزند، چون خود این اولیاء که یا سنگند و یا چوب، نمی‌دانند چه وقت مبعوث می‌شوند.

و جمله «وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» حجت سوم است، و حاصلش این است که درباب ولایت، واجب است ولی، قدرت بر ولایت و عهده‌داری اشخاص را داشته باشد، و بتواند امور آنان را اداره کند، و آن کسی که بر هر چیز قادر است فقط خدای سبحان است و بس. و غیر خدا هیچ کس قدرتی ندارد مگر به همان اندازه که خدا به او داده، و تنها کسی که مالک هر چیز است خداست، و غیر او مالکی نیست مگر تنها آن مقداری را که خدا تملیک کرده، تازه آن مقدار قدرت که به او داده خودش نسبت به آن نیز قدرت دارد، پس یگانه ولی، خداست و غیر او کسی ولی نیست.

و حجت چهارم استدلال به آیه شریفه «وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ» (شوری، ۱۰) است که آن ولی که پرستیده می‌شود و به دین او متدین می‌شوند باید کسی باشد که بتواند اختلافی که در بین پرستندگانش پیدا می‌شود برطرف سازد، و آنچه از شؤون اجتماع آنان به فساد گراییده اصلاح کند، و ایشان را به وسیله قانون - که همان دین است - به سوی سعادت زندگی دائمی سوق دهد. و حکم در این مورد اختصاص به خدای تعالی دارد؛ پس لازم است که تنها او به عنوان ولی اتخاذ شود و نه دیگری (طباطبائی، ۱۸ تا ۲۲/۲۳).

۳-۱. معنای اصطلاحی ولایت (ولایت در قرآن)

علامه طباطبائی در المیزان می‌فرماید: "کلمه "ولایت" هر چند که اهل لغت معانی بسیاری برای آن بر شمرده‌اند، و لکن الاصل فی معناها ارتفاع الواسطه الحائله بین الشیئین بحیث لا یكون بینهما ماليس منهما: اصل در معنای آن بر طرف شدن واسطه میان دو چیز است به گونه‌ای که بین آن دو، واسطه‌ای از جنس غیر آنها وجود نداشته باشد که در این صورت هر یک ولی دیگری محسوب می‌شود. لیکن در باب استعاره، ولایت در معنای دیگری نیز استعمال شده و آن، قرب چیزی به چیز دیگر است از یک نوع خاص، به طوری که همین ولایت باعث شود که موانع و پرده‌ها از بین آن دو چیز برداشته شود. البته نه همه

موانع، بلکه موانع آن هدفی که غرض از ولایت رسیدن به آن هدف باشد. " (طباطبائی، ۳۷۱/۵).

۱-۳-۱. اقسام ارتباط

ارتباط و تأثیر بر دو قسم است؛ یا متقابل و دو جانبه است یا یک جانبه، اگر تأثیر متقابل و دو جانبه بود اولی ولیّ دومی است و دومی نیز ولیّ اولی است؛ مانند اخوت و برادری.

اگر تأثیر یک جانبه بود، اولی ولیّ دومی است و دومی مولیّ علیه اولی است؛ یعنی دومی تحت ولایت اولی قرار دارد؛ مانند ابوت و بنوت.

به عبارت دیگر، ولایت به معنای قرب بر دو قسم است:

۱- قرب اعتباری که اضافه و نسبت آن مبتنی بر دو طرف است؛ اگر هر حکمی برای یک طرف باشد، برای طرف دیگر هم خواهد بود.

۲- قرب حقیقی اساس این قرب بر مضاف الیه استوار است؛ یعنی مضاف الیه ظهور می کند، سپس اضافه ظهور می یابد، نظیر خورشید و نور آن که اضافه یک طرفه است. بنابراین ولایت اعتباری به لحاظ این که بر دو پایه استوار گردیده، نظیر رابطه ولایی که بین انسان ها برقرار است، قابلیت امر و نهی را دارد، برای مثال به ولایت مؤمنان امر شده و از ولایت کافران نهی شده است. اما ولایت واقعی و حقیقی امری است که زمامش به دست مولی است و مولی علیه فرع بر مولی است.

ولایت و قرب خدا به انسان از نوع ولایت حقیقی است، از این رو قرب از ناحیه خداوند همواره حاصل است. خدای سبحان به مؤمن و کافر یکسان نزدیک است؛ «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ جَبَلِ الْوَرِيدِ» (ق، ۱۶). لکن از ناحیه انسان ممکن است قرب حاصل نشده باشد؛ به بیان دیگر، خداوند به همه بندگان نزدیک است، اما بندگان در قرب به خدا متفاوتند، مؤمنان در اثر انجام اعمال قربی و عبادات به خدا نزدیک، و کافران از خدا دورند، (جوادی آملی، ۳۷ تا ۳۸). «أَوْلَيْكَ يَنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ» (فصلت، ۴۴).

۱. اثبات وجود ولایت

اثبات وجود و هستی ولایت در خارج به معنای تأثیر و تأثر متقابل آن آسان است زیرا

انسان به دلیل اینکه یکی از حلقه‌های وجود نظام هستی بوده و با همه موجودات در ارتباط است هم با خود، هم با طبیعت ارتباط دارد و هم با انسانهای دیگر، برای او هم ولایت یک جنبه قابل اثبات است و هم ولایت دو جنبه، زیرا هر انسانی با ولایت تکوینی بر خویش زندگی می‌کند، مسأله تدبیر نفس نسبت به قوا و شؤون درونی نفس، بیانگر ولایت نفس نسبت به بدن است، یعنی نفس ولی است و قوا و شؤون نفس مولی علیه او هستند.

علامه طباطبائی فرموده‌اند: "در هنگام احاطه هلاکت و از کار افتادن اسباب نجات از سببیت و تأثیر و روشن گشتن عجز و زبونی انسانی که خود را مستقل و مستغنی از خدا می‌پنداشت کاملاً روشن می‌شود که ولایت همه امور انسانها و هر موجود دیگری و ملک تدبیر آن تنها از آن خدا است، چون او یگانه معبود و حق است، و اوست که تمامی تدابیر و تأثیراتش همه بر اساس حق است، و سایر اسباب ظاهری که بشر گمراه آنها را شرکای خدا در مسأله تدبیر و تأثیر می‌پندارند، در ناحیه ذات خودشان باطلند، و مالک هیچ اثری از آثار خود نیستند. تنها آن اثری را دارا هستند و از خود بروز می‌دهند که خدای سبحان اذن داده باشد، و تملیکشان کرده باشد." (طباطبائی، ۱۳/ ۳۱۷) (ذیل آیه ۴۴ الکهف).

ولایت دو جنبه مانند ولایت یک جنبه در خارج وجود دارد. زیرا انسان‌ها به لحاظ این که با یکدیگر ارتباط دارند، ولای محبت و نصرت را ملاحظه می‌کنند. بنابراین، ولایت به معنای تدبیر و سرپرستی و همچنین ولایت به معنای محبت و نصرت که دو جنبه است بین انسانها تحقق دارد.

علاوه بر این بیان روشنگر عقلی، قرآن کریم نیز در آیات فراوان از تحقق ولایت در خارج خبر می‌دهد؛

بنابراین آیاتی از قرآن را مطرح می‌کنیم که از وقوع و تحقق ولایت در خارج خبر داده است.

۲-۱. ولایت خدا در قرآن

قرآن کریم از ولایت انحصاری خدا بر جهان و انسان سخن می‌گوید و می‌فرماید: ولایت منحصرأ از آن خدا است. «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» (شوری، ۹). و در بعضی از آیات می‌فرماید: برای انسان ولی و یاور جز خدا نخواهد بود؛ «وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَكَأَنَّ

نصیر» (بقره، ۱۰۷). و در آیاتی می‌فرماید: خدا ولی مؤمنان و متقیان است؛ «وَاللَّهُ وَلِي الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران، ۶۸) و «وَاللَّهُ وَلِي الْمُتَّقِينَ» (جاثیه، ۱۹). و همچنین آیاتی که می‌فرماید: غیر خدا را ولی خود اتخاذ نکنید، زیرا آنها مالک نفع و ضرر خود نیستند؛ «قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِّنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَّا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا» (رعد، ۱۶).

علامه طباطبائی در معنای این آیه فرموده‌اند: "وقتی خداوند سبحان رب آسمانها و زمین باشد «قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ» (همان). دیگر اعتقاد و ادعای اینکه غیر خدا اولیاء باشند ادعایی است که خودش تکذیب کننده خود است، و معنایش این است که در عین داشتن ولایت، ولایت نداشته باشند، و این خود تناقض صریح است به اینکه اولیائی غیر اولیاء و اربابی بدون ربوبیت باشند.

مقتضای ربوبیت خدا این است که خود او مالک نفع و ضرر باشد، پس هر چه جز اوست مالک نفع و ضرری برای خود نیست تا چه رسد برای غیر خود، پس اتخاذ ربی غیر از خدای تعالی، و فرض اینکه غیر او کسانی اولیای امور بندگان باشند، یعنی مالک نفع و ضرر ایشان باشند، در حقیقت فرض اولیائی است که اولیاء نباشند، چون اولیای مفروض، مالک نفع و ضرر خود نیستند تا چه رسد به نفع و ضرر دیگران." (طباطبائی، ۱۱ / ۳۲۴)

۲-۲. ولایت شیطان در قرآن

خداوند در بعضی از آیات قرآن، درباره ولایت شیطان و لزوم اجتناب از تولی شیطان و پذیرش ولایتا و مطالبی را مطرح فرموده است، چنانکه می‌فرماید: شیطان اعمال عده‌ای را تزیین می‌کند و "ولی" آنها می‌شود؛

«فَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (النحل، ۶۳). شیطان اعمال آنها را بر ایشان آراست و امروز هم ولی و سرپرست آنهاست و برای آنها عذاب دردناک خواهد بود. در آیه‌ای دیگر فرمود: «وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرًا نَّاتِيًّا» (النساء، ۱۱۹)؛ هر کس به جای خدا شیطان را ولی خود قرار دهد، قطعاً دستخوش زبانی آشکار شده است. چون شیطان بر عده‌ای ولایت دارد، به آنها وحی می‌کند: «وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيَجَادُواكُم» (انعام، ۱۲۱)؛ شیطان‌ها به اولیای خود وحی می‌کنند تا با شما جدال کنند و یا می‌فرماید: شیطان ولی غیر مؤمنان است؛ «إِنَّا

جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (الاعراف، ۲۷) آیات دیگری نیز در قرآن آمده است که از ولایت شیطان سخن می‌گوید.

علامه طباطبائی در مفهوم ولایت شیطان فرموده‌اند: "خدای تعالی بعد از حکایت کلام شیطان، «يَعِدُهُمْ وَيَمَنِّيهِمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (النساء، ۱۲۰). اطاعت از او امر او را ولی گرفتن او دانسته، و می‌فرماید: اطاعت او معنایش این است که شما او را به جای خدای تعالی ولی و سرپرست خود می‌گیرید: «وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا» (النساء، ۱۲۲). و در افاده این معنا فرمود: "و من یکن الشیطان له ولیا، و هر کس که شیطان ولی او باشد" تا این نکته را بفهماند که تنها ولی عالم خدای تعالی است و هیچ کس دیگر بر هیچ چیز عالم ولایت ندارد، هر چند که مردمی او را ولی خود بگیرند.

۲-۳. ولایت مؤمنان در قرآن

استاد علامه طباطبائی فرموده‌اند:

"قرآن از ولایت مؤمنان نسبت به یکدیگر خبر می‌دهد و می‌فرماید: مؤمنان برادران یکدیگرند؛ «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (الحجرات، ۱۰). و می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...» (التوبه، ۷۱). مردان و زنان با ایمان اولیای یکدیگرند"، و به همین جهت بعضی از ایشان امور بعضی دیگر را عهده‌دار می‌شوند. و به همین جهت است که هر کدام دیگری را به معروف امر می‌کند و از منکر نهی می‌نماید. آری، به خاطر ولایت داشتن ایشان در امور یکدیگر است - آن هم ولایتی که تا کوچکترین افراد اجتماع راه دارد - مؤمنان نسبت به هم ولایت دارند و نتیجه این ولایت آن است که آنها چون هم دیگر را دوست دارند، به ارشاد و هدایت یکدیگر برمی‌خیزند هر یک دیگری را به معروف واداشته و از منکر باز بدارد." (طباطبائی، ۳۳۸ / ۹).

۲-۴. ولایت کافران در قرآن

سیاری از آیات قرآن، از ولایت کافران و لزوم پرهیز از پذیرش ولایت آنان و همچنین پیامدهای آن، خبر داده و فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ لِقُومٍ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ» (ممتحنه، ۱). ای کسانی

که ایمان آوردید دشمن من و دشمن خودتان را ولی نگیرید که دوستی بر آنان افکنید و حال آن که به حقی که شما را آمده است کافر شده‌اند. و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مَنَّكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (مائده، ۵۱)؛ «وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلَى الْمُتَّقِينَ» (جاثیه، ۱۹)؛ بعضی از ستمگران اولیای بعضی دیگرند و خدا ولی پرهیزکاران است.

استاد علامه طباطبائی فرموده‌اند: " غالباً ولایت مستلزم تصرف یک دوست در امور دوست دیگر است، یک ولی در امور مولی علیه (یعنی کسی که تحت سرپرستی او است) دخالت می‌کند، تا پاسخگوی علاقه او نسبت به خودش باشد، یک مولی علیه اجازه دخالت در امور خود را به ولیش می‌دهد، تا بیشتر به او تقرب جوید، اجازه می‌دهد چون متأثر از خواست و سایر شئون روحی او است؛ در نتیجه اگر ما کفار را اولیای خود بگیریم خواه ناخواه با آنان امتزاج روحی پیدا کرده‌ایم، امتزاج روحی هم ما را می‌کشاند به اینکه رام آنان شویم، و از اخلاق و سایر شئون حیاتی آنان متأثر گردیم، (زیرا که نفس انسانی خو پذیر است)، و آنان می‌توانند اخلاق و رفتار ما را تغییر دهند. دلیل بر این معنا آیه «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران، ۲۸). است، وقتی یک فرد مؤمن نسبت به کفار ولایت داشته باشد، و این ولایت قوی هم باشد، خود به خود خواص ایمانش و آثار آن فاسد گشته، و بتدریج اصل ایمانش هم تباہ می‌شود. " (طباطبائی، ۳ / ۱۵۱).

۳. اسباب تحقق ولایت

۳-۱. انسان آغازگر ولایت

ولایت چون از قرب به خدا برای انسان حاصل می‌شود، باید آغازگر ولایت انسان باشد، زیرا از طرف خدای سبحان خواه ناخواه این قرب حاصل است خدای سبحان که به همه چیز آگاه است و به همه امور احاطه دارد. «بِكُلِّ شَيْءٍ مَّحِيطٌ» (فصلت، ۵۴). معقول نیست که از چیزی دور باشد. از این رو می‌فرماید: «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ» (حدید، ۴) او با شماست، هر جا که باشید.

اگر انسانی با انجام کارهایی که موجب قرب وی به خدا می‌شود، خود را به خدا نزدیک کرد، به آغاز ولایت، یعنی نصرت و محبت راه می‌یابد.

علت اینکه انسان با تلاش به خدا نزدیک می‌گردد و تحت ولایت خدای سبحان قرار می‌گیرد، آن است که انسان در ذات خود احساس نیاز و فقر می‌کند و می‌خواهد به غنی و بی‌نیاز محض نزدیک شود. همچنین انسان احساس ذلت می‌کند و می‌خواهد در سایه قرب خدای عزیز به عزت برسد.

علامه طباطبائی فرموده‌اند: "چون عزت از آن خدای سبحان است؛ «مَنْ كَانَ يَرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا» (فاطر، ۱۰). و غیر از خدای عزوجل، هر کسی، در ذاتش فقیر، و در نفسش ذلیل است، و چیزی را که نفعش در آن باشد مالک نیست، مگر آنکه خدا به او ترحم کند، و سهمی از عزت به او بدهد، یعنی به وسیله عبودیت که آن هم با داشتن ایمان و عمل صالح حاصل می‌شود، خدا به او عزت دهد زیرا عزت از آن خدا است، و هیچ موجودی نیست که خودش بالذات عزت داشته باشد.

هم چنان که شامل حال مؤمنین می‌شود، و فرموده: «وَاللَّهُ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» (منافقون، ۸). عزت خاص خدا و رسول خدا و مؤمنین است. " (طباطبائی، ۱۷ / ۲۳ ذیل ۱۰ فاطر).

۲-۳. صمدیت منشاء ولایت خداوند

راغب در مفردات می‌نویسد: صمد به معنای آقا و بزرگی است که برای انجام کارها به سوی او می‌روند و بعضی گفته‌اند: صمد به معنای چیزی است که تو خالی نیست، بلکه پراست» (راغب اصفهانی، ۲۹۴).

شیخ صدوق در توحید نقل کرده است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ «عَلَيْهِ السَّلَامُ» قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَدٌ صَمَدٌ لَيْسَ لَهُ جَوْفٌ وَ إِنَّمَا الرُّوحُ خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ نَضْرًا وَ تَأْيِيدًا وَ قُوَّةً يَجْعَلُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ الرُّسُلِ وَ الْمُؤْمِنِينَ» صمد، یعنی آنکه اجوف و تو خالی نیست (ابن بابویه، ۱۷۱ / ۲۷، (باب معنی قوله عز و جل و نفخت فيه من روحي)؛ مجلسی، ۳ / ۲۲۰).

بنابراین صمد در اصل به معنای موجود پر و کامل است و لازمه پر بودن، کامل بودن در علم و قدرت و در نتیجه غنا و بی‌نیازی موجود و نیازمندی همه موجودات به اوست، و چون خداوند صمد است، یعنی توپر است و از همه کمالات بهره‌مند، و از هر گونه نقصی مبرا است، کمالات او نامحدود است.

قرآن کریم برای اثبات ولایت انحصاری خداوند، به علم و قدرت بی کران او استدلال دارد و می‌فرماید: ولایت در انحصار ذات اقدس او است، زیرا قدرت مطلقه از آن اوست. چنانکه فرمود: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلِيمٌ كُلُّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (شوری، ۹). علامه طباطبائی فرمودند: "در باب ولایت، واجب است ولی قدرت بر ولایت و عهده‌داری اشخاص را داشته باشد، و بتواند امور آنان را اداره کند، و آن کسی که بر هر چیز قادر است خدای سبحان است و بس، پس یگانه ولی، خداست و غیر او کسی ولی نیست. (طباطبائی، ۲۲/۱۸) و با استناد به آیه شریفه «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ» (شوری، ۳ تا ۴) که از اسماء حسناى الهی پنج نام مقدس ذکر شده: ۱- عزیز ۲- حکیم ۳- علی ۴- عظیم ۵- "لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ"، - این جمله به معنای مالک است - ولایت انحصاری خدای تعالی را اثبات می‌کند.

خدای تعالی "عزیز" است، یعنی بر هر چه اراده کند مغلوب هیچ چیز و هیچ عاملی نمی‌شود. و نیز خدای تعالی امر هدایت بندگان خود را مهمل نمی‌گذارد، برای اینکه "حکیم" است، و نیز حقّ خدای تعالی است که در بندگان خود و امور ایشان به هر طوری که بخواهد تصرف کند، چون او "مالک" ایشان است، و نیز حق او است که بندگان را به بندگی خود وادار سازد و امر و نهی کند، چون هم "علی" است، و هم "عظیم". پس هر یک از این پنج اسم، و نتیجه مجموع آنها این است که خدای تعالی از هر جهت ولی بندگان است، و جز او ولی دیگری نیست. (طباطبائی، ۱۸/۱۰) (ذیل آیه ۳ شوری).

و در آیات دیگر فرمود:

«لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَنْسُطُ الرُّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (شوری، ۱۲)؛ یعنی برای اثبات ولایت خدای سبحان فقط نباید به قدرت او تکیه کرد، بلکه این ولایت به علم او نیز وابسته است. ذاتی که از علم و قدرت بی‌کران بهره‌مند، و از عیب و نقص میرا است، «صمد» است و چون «صمد» است، ولایت دارد.

۳-۳. معرفت و اخلاص زمینه ساز صمدیت و ولایت انسان

انسان برای اینکه ولی خدا شود، باید به معرفت و اخلاص برسد تا مظهر نام مبارک «الصمد» و ناموالای «ولی» که از اسمای حسناى حق است در او متجلی شود، زیرا چنان که

گفته شد، منشأ ولایت‌الهی، صمدیت خدای سبحان است.

قرآن کریم از انسان‌هایی که مظهر خدای صمد می‌شوند، به عنوان «اولوا الالباب»، یعنی انسان‌های صاحب خرد نام می‌برد «الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (زمر، ۱۸). نشان داشتن عقل پیروی از حق است. که در تفسیر آیه «وَمَنْ يُرَغَّبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» (بقره، ۱۳۰). بیان شده است که سفیه آن کسی است که دین خدا را پیروی نکند، در نتیجه عاقل آن کسی است که دین خدا را پیروی کند. (طباطبائی، ۱۷ / ۲۵۰ ذیل آیه ۱۸ زمر).

و در مقابل آنها در تعبیر از بی‌خردان می‌فرماید «أَفَلَدَّتْهُمْ هَوَاءُ» (ابراهیم، ۴۳).؛ آنها فؤاد و قلبشان تهی است.

علت به کار بردن این تعبیر این است که شیطان در اندیشه و عمل این عده نفوذ کرده است، از این رو نه بینش آنها برهانی و شهودی است و نه عمل آنها خالص، در نتیجه نه در علم و نه در عمل مظهر «صمد» نیستند.

۳-۴. مراتب صمدیت انسان

صمدیت انسان و در نتیجه ولایت او دارای مراتب و درجاتی است و آن مراتب عبارتند از:

الف. ولایت بر خود؛ گاهی صمد بودن انسان در مرحله‌ای است که تنها حوزه علم و عمل خویش را از گزند شیطان حفظ می‌کند. در نتیجه چنین کسی فقط بر خویشتن ولایت دارد.

ب. طرد شیطان از روح دیگران؛ گاهی صمدیت به گونه‌ای است که انسان دارای آن می‌تواند هم از حرم دل خویش حراست کند و هم با معرفت و اخلاصی که دارد چون شهاب ثاقب شیاطین را از افق روح عده‌ای دیگر طرد می‌کند در نتیجه قلمرو ولایت چنین انسانی نیز گسترده‌تر است.

ج. انسان کامل؛ گاهی مقام انسان آنچنان بالا می‌رود و آن مقام انسان کامل است که مظهر تام صمدیت خدای سبحان است که باذن الله تدبیر جهان را بر عهده دارد.

۴. اقسام ولایت

۴-۱. ولایت تکوینی و تشریحی خداوند

براساس توحید ربوبی، پیدایش هر چیزی به خداوند سبحان استناد پیدا می‌کند و هر چه سهمی از هستی داشته باشد، با خداوند مرتبط است و خداوند آنها را ایجاد کرده است. خدای سبحان، هم دارای ولایت تکوینی است و هم دارای ولایت تشریحی، زیرا تنها خداوند است که با اِعمال ولایت، جهان هستی را اداره کرده و ربوبیت خود را اِعمال می‌نماید. همچنین براساس پذیرش نبوت تنها خداست که حق وضع قانون دارد و قوانین وضع شده را توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مردم ابلاغ می‌نماید.

در قرآن آیاتی که ولایت تکوینی و تشریحی خداوند را بیان می‌کند، دو دسته هستند؛ بعضی آیات هم ولایت تکوینی را بیان می‌کند و هم ولایت تشریحی را، و بعضی ولایت تشریحی را. از جمله آیاتی که

جامع ولایت تشریحی و تکوینی است، آیه معروف به آیه الکرسی است که می‌

فرماید:

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره ۲۵۷)؛ خداوند ولی

مؤمنان در تکوین و تشریح است.

۴-۲. تفاوت ولایت تکوینی و تشریحی خداوند

ولایت تشریحی خداوند عام و نسبت به مؤمن و کافر یکسان و فراگیر است، اما ولایت تکوینی خداوند بعضی عام و بعضی خاص و بعضی اخص است.

۱- ولایت عامّ. ولایت عامّه خداوند همراه با ربوبیت مطلقه خداوند است، همان طور

که ربوبیت خدا عام است و همه موجودات را پوشش می‌دهد، ولایت خدا نیز عام است و همه را در برمی‌گیرد.

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا» (رعد، ۱۶). تدبیر آسمانها و زمین و آنچه در آنها است با خداست، هم چنان که خلقت و پیدایش آنها از او می‌باشد، و اوست مالک آن چیزهایی که خلائق بدان نیازمندند، و تدبیر آنها هم ناشی از علم و قدرت و رحمت اوست، و هر چیز غیر از او

مخلوق و مدبر (به فتح با) است و مالک هیچ نفع و ضرری برای خود نیست. و این بیان نتیجه می‌دهد که تنها او ربّ است و بس. (طباطبائی ۱۱ / ۳۲۴ ذیل ۱۶ رعد).

مؤمنان، کفار و حتی شیطان و همه موجودات عالم هستی تحت ولایت خدا قرار دارند به بیانی دیگر ولایت عام منتج از ربوبیت مطلقه خداوند است. اما ولایت عام تشریحی مخصوص انسان است و عمومیت آن بر مؤمن و غیرمؤمن است؛ زیرا کفار نیز همانند اهل ایمان، موظف و مکلف در برابر اصول دین و فروع آن هستند.

۲- ولایت خاص. ولایتی که مخصوص مؤمنان است، زیرا خدای سبحان است که توفیق، کشش، علاقه به انجام تکالیف و پیمودن راهی را که بر اساس ولایت تشریحی ارائه کرده، به مؤمنان، عطا کرده است. «هُوَ الَّذِي يَصْلِي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (الأحزاب، ۴۳). هر چند صلوات از خدا به معنای رحمت است، اما نه هر رحمتی، بلکه رحمت خاصی که ذخیره آخرت برای خصوص مؤمنین است، برای اینکه سبب رحمت خدا همانا صفت ایمان ایشان است. (طباطبائی، ۱۶ / ۳۲۹ ذیل آیه ۴۳ احزاب).

ولایت خاصه با واسطه

خداوند ولی مؤمنان و متقین است و گاه با واسطه، مانند آنچه در این آیه می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا» (فصلت، ۳۰)؛ «نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ...» (فصلت، ۳۱).

مؤمنان با استقامت فیض خاص را توسط فرشتگان مخصوص از خداوند دریافت می‌کنند. آیه شریفه بشارت ملائکه است بنابر اینکه در آخرت به مؤمنین می‌گویند: ما در زندگی دنیا اولیای شما بودیم و اولیا بودن ملائکه برای مؤمنین منافات با این ندارد که خدا هم ولی ایشان باشد، چون ملائکه واسطه رحمت و کرامت خدای تعالی هستند، نه اینکه از پیش خود اختیاری داشته باشند. (طباطبائی، ۱۷ / ۳۹۰ ذیل آیه ۳۰ فصلت).

۳- ولایت اخص. ولایتی که خدای سبحان نسبت به انبیاء و اولیاء الهی دارد.

چنان که خداوند سبحان از زبان رسول خود فرمود: «إِنَّ وَّلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» (اعراف، ۱۹۶)

همانا ولیّ من خداوندی است که قرآن را فرو فرستاده است، آن خدایی که متولیّ صالحان است. این ولایت خاص رحمت و عنایت خاصی است که خدای سبحان نسبت به انبیا و اولیا دارد.

۳-۴. ولایت انبیاء و اولیای الهی

آنچه در مبحث ولایت مورد اهمیت است اثبات ولایت برای انبیاء و اولیای الهی است، به این معنا که آیا برای رسول خدا و ائمه هدی و مؤمنان ولایت وجود دارد؟ ولایت در کاربرد قرآنی دارای مراتبی است، بالاترین مرحله‌ی ولایت، ولایت خداوند است، «وَ اللَّهُ وَلِيّ الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران، ۶۸). ولایت به حقیقت، به اصالت و بالذات از آن خداوند است. زیرا بر اساس توحید افعالی، و این که مؤثر حقیقی در هر چیز خداوند است. معقول نیست که موجودی غیر خداوند توان آن را داشته باشد که سرپرست شیء یا شخصی باشد. از این رو ولایت حقیقی مخصوص خداوند است، مقام ولایت نیز به اذن خداوند به انبیاء و اولیاء داده شده است، و ولایت غیر خداوند مقید، محدود و مأذون از ولایت خداوند است. این ولایت نه در عرض ولایت خداوند است نه در طول آن می-باشد. دلیل بر اینکه هیچ ولایتی در عرض ولایت خداوند نیست آن است که ولایت هیچ کس ولایت اصیل و بالاستقلال نخواهد بود. اما علت این که ولایت انبیاء و اولیا در طول ولایت خداوند نیست، بدین جهت است که ولایت خداوندی که احد و صمد است، نامتناهی و خارج از حدّ و حصر است و هرگز محدود نمی‌گردد تا از آن مقطع به بعد، نوبت به ولایت دیگری برسد، خداوند به دلیل صمد بودن، خلأ برای دیگران باقی نمی‌گذارد، «وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ» (زخرف، ۸۴)؛ با نفی ولایت طولی و عرضی از غیر خداوند، اگر ولایتی به دیگران اسناد داده می‌شود به ناچار مظهر ولایت خداوند خواهد بود؛ یعنی ولایت تکوینی و تشریحی هر ولیّی، در حقیقت مظهر ولایت حق است و آن شخص مظهر تجلّی ولایت خداوند است. بنابراین، قرآن و پیامبر «صلی الله علیه و آله» و امام معصوم «علیه السلام» نیز هریک به عنوان مظهر و آیت خدای سبحان، هم ارائه راه را به عهده دارند و هم ایصال به مطلوب را؛ هر چند تمام این کمالات یاد شده بالاصاله متعلّق به خدای سبحان است. اما ولی الله شدن به معنی

تفویض کارها از سوی خدا به ولی نمی‌باشد که کاری از کارهای عالم آفرینش را عهده دار شود بلکه ولایت اولیایی الهی به این معنا است که مظاهر ولایت الهی اند و چون ولایت به عنوان صفتی از صفات خداوند، مظاهر امکانی می‌طلبد، این اولیاء مظاهر ولایت آن ولی مطلقند. (جوادی آملی، ص ۱۰۹).

از نظر شیعه، در هر زمان یک انسان کامل وجود دارد که نفوذ غیبی بر جهان و انسان دارد، و ناظر بر ارواح و نفوس و قلوب و دارای نوعی تسلط تکوینی بر جهان و انسان است. طبق نص صریح قرآن، خداوند مرتبه‌ای از ولایت خویش را به پیامبر داده است، «النبی اُولیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ» (احزاب، ۶). علامه طباطبایی با یک استدلال زیبا اثبات می‌کند که ولایت نبی بر مردم از نوع ولایت تصرف و دوستی است نه به معنای یابوری و یاری رسانی. (طباطبائی، ۶/۶ تا ۱۲).

انسان در مقام نبی، ولی و امام شایستگی دریافت مقام ولایت را پیدا می‌کند و از آنجا که تفاضل میان انبیاء و رسولان و اولیاء مسلم است، مراتب ولایت آنان نیز متفاوت است، برترین مراتب، ولایت نبی اکرم «صلی الله علیه و آله» می‌باشد، و پس از رسول خاتم «صلی الله علیه و آله» این ولایت برتر مربوط به اوصیاء و اولیاء حضرت محمد «صلی الله علیه و آله» است که همان ائمه اثنی عشر «علیهم السلام» هستند.

احاطه بر مقامات اولیا و اسرار و رازهایی که با خدا دارند ممکن نیست، زیرا ولایت و سرپرستی امور ایشان با خدا بوده و اسماء و رسوم ایشان در خدا فانی گشته است. و خداوند سبحان خود فرموده است: «وَلَا یَحِیْطُوْنَ بِهٖ عِلْمًا» (طه، ۱۱۰). «و علم خلق را هیچ به او احاطه نیست». و آنان را همین شرافت بس است که سرپرستی و ولایت امورشان با خداست و خدا خود مربی ایشان گشته است و بشارت دهنده‌ی آنان است. (طباطبائی، ۱۰۸ تا ۱۱۰).

۴-۴. امکان نیل به مقام ولایت برای غیر نبی و رسول

انسان کامل می‌تواند دارای شوون گوناگونی همچون نبوت، رسالت، خلافت، امامت، زعامت و مانند آن باشد.

بنابراین، انسان کامل از آن جهت که اخبار غیبی را از راه وحی دریافت می‌کند، «نبی» و از آن جهت که آن اخبار و احکام را به مردم ابلاغ می‌کند، «رسول» و از آن جهت

که پیشوا و مورد ائتمام و اقتدای مردم است، «امام» و به لحاظ اینکه مظهر تام ذات و صفات و افعال خدای سبحان است «خلیفه» نامیده میشود. همه این شؤون و مقامها باید جعل و افاضه تکوینی یا تشریحی خدای سبحان باشد؛ چنان که در مواردی بدان تصریح شده است؛ «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره، ۳۰)، «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا» (مریم، ۳۰)، «فَوَهَّبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (شعراء، ۲۱)، «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره، ۱۲۴) و.... و همه آنها عهد الهی است که باید از طرف خدای سبحان تکویناً یا تشریحاً به شخص معینی برسد و جعل آن در اختیار خداوندی است که از نهان و نهاد بندگان آگاه است. خدای سبحان برای این گونه سیمتهای الهی صنفه‌ها و برجسته‌های بشری را برمی‌گزیند. در اصطفا‌ی الهی، فرقی بین زن و مرد نیست. به لحاظ اجرایی بودن نبوت و رسالت، ممکن است هیچ زنی نبی و رسول نشود، ولی در بعد تکوینی امامت، یعنی ولایت، که مقام باطنی و پیوندی معنوی میان عبد و مولاست و با امور اجرایی مرتبط نیست، زن نیز می‌تواند در معرض عهد الهی، یعنی مقام امامت قرار بگیرد و ولی خدا شود؛ چنان که صدیقه طاهره حضرت فاطمه «سلام الله علیها» یا اینکه دارای نبوت و رسالت نیست، از اولیای الهی است.

شاید حکمت اینکه پیامبر باید مرد باشد و از این منظر خدای سبحان فرمود: ما پیش از تو جز از مردان را به پیامبری برنگزیدیم؛ «وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ» (یوسف، ۱۰۹). این است که پیامبر با مردم در تماس است؛ مردم در حوادث گوناگون به او مراجعه می‌کرده، مشکلات را با او در میان می‌گذارند؛ او امور مختلف اجتماعی همچون جنگ و صلح و مانند آن را سازماندهی می‌کند؛ با توجه به دشواریها و محذوره‌های این گونه امور برای زنان، خدای سبحان پیامبران خود را تنها از میان مردان برگزیده است.

اما مقام ولایت چنین نیست؛ از این رو همان گونه که حضرت عیسی و امیرمؤمنان امام علی «علیهما السلام» ولی الله هستند، حضرت مریم عذراء و صدیقه کبرا فاطمه زهرا «سلام الله علیهما» نیز از اولیاء الله اند؛ چنان که خدای سبحان با توجه به مقام ولایت حضرت مریم او را صنفه معرفی کرده است؛ «وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ

طَهَّرَكَ وَ اصْطَفَيْتَكَ عَلِي نِسَاء الْعَالَمِينَ» (آل عمران، ۴۲). معنای اصطفا همین است که شخص اصطفا شده برای خدا به تمام معنای کلمه تسلیم باشد (طباطبائی، ۳/۱۷۳ ذیل آیه ۳۷ آل عمران)، شاهد بر اینکه حضرت مریم به اذن خداوند از تأثیر ولایت خود بهره می‌برد این‌که هرگاه حضرت زکریا وارد محراب آن حضرت می‌شد نزد او رزقی می‌یافت که خداوند برای او فرستاده بود، «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنِّي لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» (آل عمران، ۳۷) و چنین فیض غیبی از آثار ولایت شخص مستفیض است.

۵. لزوم هوشیاری انسان در اتخاذ ولی

از آنجا که مودت و محبت موجب قرابت و نزدیکی میان ولی و مولی علیه می‌شود خداوند در بعضی از آیات قرآن، درباره ولایت شیطان و لزوم اجتناب از تولی شیطان و پذیرش ولایت او مطالبی را مطرح فرموده است، چنانکه می‌فرماید: شیطان اعمال عده‌ای را تزین می‌کند و "ولی" آنها می‌شود؛ فَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهَوَّ وَ لِيَهُمُ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (نحل، ۶۳)؛ شیطان اعمال آنها را بر ایشان آراست و امروز هم ولی و سرپرست آنهاست و برای آنها عذابی دردناک خواهد بود. بسیاری از آیات قرآن، از ولایت کافران و لزوم پرهیز از پذیرش ولایت آنان و همچنین پیامدهای آن، خبر داده و فرموده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ» (ممتحنه، ۱). و می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (مائده، ۵۱)؛ قرآن مجید صریحاً، مودت آل محمد «صلی الله علیه و آله» را تأکید فرموده، تا به این ترتیب پایه های ولایت تحکیم یابد؛ «قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (شوری، ۲۳) در آیه دیگر قرآن مجید از واقعیت و ملازمه‌ی محبت با پیروی که مهمترین اثر ولایت است پرده برمی‌دارد؛ «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (سوره آل عمران، آیه ۳۱).

۶. خاتمه و نتیجه‌گیری

یکی از والاترین واژه‌ها و مفاهیم، واژه‌ی ولایت است از حیث معنای لغوی و

اصطلاحی در کاربرد قرآنی دارای مراتبی است و با مفاهیم متعددی گره خورده است. آنچه در معنای واژه ولایت از سخن اهل فن در این نوشتار نتیجه می‌شود دو نکته است: یکی این که معنای قرب و نزدیکی معنای جوهری ولایت و ولی است و دیگر این که این قرب و نزدیکی تنها شامل نزدیکی فیزیکی، مادی و مکانی نمی‌شود بلکه مطلق و عام است و شامل قرابت‌های معنوی نیز می‌شود.

از مطالعه دقیق معانی لغوی و موارد کاربرد لفظ "ولی و ولایت" همان سخن علامه طباطبائی نتیجه می‌شود و این نتیجه مورد تأیید قرآن و روایات نیز است؛ قرآن کریم برای اثبات ولایت انحصاری خداوند، به علم و قدرت بی‌کران او استدلال دارد و می‌فرماید: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ» ولایت در انحصار ذات اقدس او است، زیرا قدرت مطلقه از آن اوست.. ذاتی که از علم و قدرت بی‌کران بهره‌مند، و از عیب و نقص مبرا است، «صمد» است و چون «صمد» است، ولایت دارد.

مقام ولایت نیز به اذن خداوند به انبیاء و اولیاء داده شده است، و ولایت غیر خداوند مقید، محدود و مأذون از ولایت خداوند است این ولایت نه در عرض ولایت خداوند است نه در طول آن می‌باشد. اما خداوند گاهی برخی اوصاف یا شوؤن خود را در مراتب ضعیف و مناسب حال ممکنات و به اذن خود به برخی انسان‌های برگزیده می‌دهد،... مقام ولایت نیز به اذن خداوند به انبیاء و اولیاء داده شده است. اگر ولایتی به دیگران اسناد داده می‌شود به ناچار مظهر ولایت خداوند خواهد بود؛ یعنی ولایت تکوینی و تشریحی هر ولی، در حقیقت مظهر ولایت حق است و آن شخص مظهر تجلی ولایت خداوند است.

پس ولایت مورد بحث یکی از شوؤن مهم و مبادی تصرفات خلیفه الله و وجود امام است که به این معنا است؛ "نحومن القرب، یوجب نوعاً من حق التصرف و مالکیه التدبیر".

نه این که ولایت صرفاً یک مقام و منصب اعتباری باشد که بتوان آن را به هر کسی واگذار کرد، بلکه این موهبت ریشه در تکوین دارد. بنابراین ولایت انبیاء و اولیاء الهی را با ولایتی که برای عموم مردمان ثابت است مانند ولایت پدر بر فرزند و... یکی دانستن ناشی از غفلت مبانی بحث و موارد کاربرد قرآنی ولایت است.

از نظر شیعه، در هر زمان یک انسان کامل وجود دارد که نفوذ غیبی بر جهان و انسان

دارد، و ناظر بر ارواح و نفوس و قلوب و دارای نوعی تسلط تکوینی بر جهان و انسان است. طبق نص صریح قرآن، خداوند مرتبه‌ای از ولایت خویش را به پیامبر داده است، «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» نعمت ولایت که در ولایت پیغمبر اکرم «صلی الله علیه و آله» تبلور یافته بود، با جعل ولایت برای جانشین آن حضرت به اتمام می‌رسد. انسان در مقام نبی، ولی و امام شایستگی دریافت مقام ولایت را پیدا می‌کند و از آنجا که تفاضل میان انبیاء و رسولان و اولیاء مسلم است، مراتب ولایت آنان نیز متفاوت است، برترین مراتب، ولایت نبی اکرم «صلی الله علیه و آله» می‌باشد، و پس از رسول خاتم «صلی - الله علیه و آله» این ولایت برتر مربوط به اوصیاء و اولیاء حضرت محمد «صلی الله علیه و آله» است که همان ائمه اثنی عشر «علیهم السلام» هستند.

Archive of SID

فهرست منابع

۱. قرآن کریم؛ فولادوند، محمد مهدی؛ ۱۴۱۵ق)، ترجمه قرآن (فولادوند)، تهران دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی).
۲. ابن بابویه، ابوجعفر محمد بن علی بن موسی، قم التوحید، جامعه مدرسین، بی تا.
۳. امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، تهران، دارالکتب الاسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۶ه.ش.
۴. جوادی آملی، عبدالله، ولایت در قرآن، تهران مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۷۵ ه.ش.
۵. _____، تسنیم تفسیر قرآن کریم، قم مرکز نشر اسراء، چاپ هفتم، ۱۳۸۲ ه.ش.
۶. _____، شمیم ولایت، قم مرکز نشر اسراء، چاپ سوم، ۱۳۸۲ ه.ش.
۷. _____، ادب فنای مقربان، قم مرکز نشر اسراء، چاپ پنجم، ۱۳۸۸ ه.ش.
۸. راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، تحقیق صفوان عدنان داودی دارالقلم / الدار السامیه، ۱۴۱۲ه.ق.
۹. زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، مصرالمغربیه، داراحیا التراث العربی، ۱۴۱۴ه.ق.
۱۰. طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۷ه.ش.
۱۱. _____؛ ترجمه همتی، همایون، بی جا، ولایت نامه، روایت فتح، چاپ اول، ۱۳۸۷ه.ش.
۱۲. طبرسی، فضل بن حسن، تهران، مجمع البیان فی تفسیر القرآن (مجمع البیان لعلوم القرآن)، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ه.ش.
۱۳. طریحی، فخرالدین، قم، مجمع البحرین، مؤسسه البعثة مرکز الطباعة و النشر، ۱۴۱۴ه.ق.
۱۴. عبدالباقی، محمد فؤاد، تهران، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ه.ش.
۱۵. فیومی، احمد محمد بن علی، قم، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، دارالفکر، بی تا.
۱۶. قرشی، علی اکبر، تهران، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۴ه.ش.
۱۷. مجلسی، محمد باقر، بیروت، بحار الانوار الجامه لدرر اخبار الائمه الاطهار، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ه.ق.
۱۸. مطهری، مرتضی، تهران، ولاءها و ولایتها، نشر صدرا، چاپ هفتم، ۱۳۷۲ه.ش.
۱۹. عباس خان، علی، ولایت تکوینی ائمه «علیهم السلام»، کوثر معارف، ش دوم، بهار ۱۳۸۶ ه.ش.
۲۰. مفید، محمد بن نعمان، قم، اقسام مولی فی اللسان، چاپ کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ه.ق.